12

Risala-i-Salāṭīn-i-Ajam

(history)

رساله در تاریخ
عبدالاحد بن فائق

12

Lucknow
15. XI. 26.
۱۱/۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حمداً تم حمداً بجماله و جلاله و شکراً اتم شکراً لنعمائه و نواله صلوات متواتراً
علی حبیبه و لصحابه و سلاماً متوافراً علی آله و اصحابه اما بعد چنین میگوید
عبد الاحد ابن قابل الواحد اسفندیار النبی اوصاف المحلاتی که این رساله
چند ورق لطائف الجمال و اختصار و انتخاب منتخب بر تفصیل کواکب
سلاطین عجم از وفات آنکه ما ناکان خیر البشر صلی الله علیه و سلم و محتوی بر مدت
سلطنت ملوک ایران مستدام گشوده اند تا بسی خلاصه بعض الحصار را مخصی بحرها رفته
چنانچه از محققان این فن که بمقتضی الالسن مرکب مع الخطاء و النسیان
نگر خیر خطائی و لبی را رفته باشد اغماض نمایند و لا بقیه مزین سازند
نعم چون بیان شد سلسله لوح از تحصیل و هر یک منت آن رساله احسن
منت ذرا ثمد لبی حلقه حقوق و قرضمایر اخبار لطایف لدبان فهم و ذکا مخفی نماند که در تاریخ

حکم

بعضی محققین را اختلاف است که اول چه چیز آفرید بعضی گفته اند که قلم بوده
بعضی گویند که آب بود بلا جسم لجه آفرید و بعضی گفته اند عقل و ثواب و صحیح
پیوسته است که اول خلقت ملکوت ذات محمد بار تعالی و وحده لا
شریک است و حضرت نبوی حضرت جناب رسالت پناه خلقت را قدرت لم یزلی و صنعت اختراع
جوهر را از عنصر نور مخلوق کرد اول جوهری که آفرید جوهر لطیف و جوهر خلق و
جوهر فعال و هیولا میگویند پس شرف نور قدیمی مشرف گشت جوهر مو
شده است فروع جوهر نبیره قرب الهی یافت کائنات پیدا شدند کون و مکان و
زمین و آسمان مخلوق گردید و مصنوعات حقایق الله تعالی بی تربیت دیگر در الحمد
و بعضی محقق رحمه الله علیه نوشته اند که ابتدای خلقت با ظهور نور نبوت محمد
مدت ... و ... نه لک نه ... و ... دید و اصح روایت
عباس رضی الله عنه که محمد نعمان کرد ... معجزه ... فرمود
متعال است را اثر ... دنیا ... است و لیکن پیدا اند بجز حیات معانی
حق تعالی نه اول خالق السموات و الارض آسمان و زمین را آفرید و کلام
دنیا را از آن پیدا شد و علم الهی میداند که چند هزار سال است که
روی زمین ماند بعد از آن خاک گردانید و مرغ صافر آفرید نام او آدم
نام معهود و ... و حضرت ... الموت ... عالم را ... ارا
کرد و ... مرغ را ... آدم است ... تحت ... نوشتید الله ...

این ولایتها لیکن تمام خواهند شد [illegible] جواهر با قیمت [illegible] روز

بلدانه [illegible] منجوله [illegible] زمین [illegible] بلدانه

منجوله بعد از آن [illegible] ولایتها بلدانه [illegible] بلدانه [illegible]

ولایتها [illegible] یک سال [illegible] منجوله [illegible] ولایتها [illegible]

بلدانه [illegible] ماند [illegible] ملک [illegible]

[illegible] ولایتها [illegible] بعد از آن در دنیا [illegible] گشته اول

[illegible] عمارت بر زمین [illegible] شهر [illegible]

بعد از آن در ولایت المرض [illegible] شهر [illegible] بعد از آن

زمین [illegible] شهر [illegible] نام [illegible] شهر در دنیا [illegible]

شهر قدیم [illegible] اول [illegible] دنیا [illegible] شهر [illegible] در [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] سال [illegible] ده [illegible] سال

[illegible] هزار [illegible] بعد از آن در دنیا [illegible] هزار سال

[illegible] ماند و در قرن [illegible] نام [illegible] در آن قرن [illegible]

[illegible] بود [illegible] و چهار هزار سال

[illegible] بود در قرن سیوم نام [illegible] شهر [illegible] بود [illegible]

[illegible] و [illegible] هزار [illegible] در

[illegible] و چهار هزار سال

[illegible]

بعد از آن [illegible] ماندند در قرن چهارم که [illegible] شهر را بنام ملتان کردند و عمارت آسمان شد [illegible]

هفت هزار سال [illegible] بعد [illegible] قال عبد المطلب [illegible] در سکان سماوات

او بدید و [illegible] مخلوق که بعد [illegible] کسی دیگر ماندند و نام ابو القاسم

[illegible] هزار سال [illegible] و اولاد او ماند بعد هزار سال [illegible] دیگر ماندند

[illegible] و اولاد او [illegible] سال بود حتی او هم [illegible] شد بعد هزار سال و

حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه الصلوات پیدا کردند و شروع شمار دنیا

الحال [illegible] او [illegible] یافت و [illegible] هزار سال [illegible] ماندند

عالم [illegible] عالم الغیب است و اول کسی که از اولاد [illegible] بدرجه [illegible]

معروف [illegible] حضرت [illegible] بود و جمله کسی که [illegible] از اولاد آدم [illegible]

مملکت [illegible] کیومرث بود ذکر سلطنت اولاد حضرت

آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بیان آنکه بعد از آدم علیه السلام [illegible]

چهار گروه [illegible] اختلاف [illegible] طریق [illegible] و [illegible]

[illegible] طریق الاختصار [illegible] اول

گروه [illegible] اول ایشان کیومرث بود و آخر ایشان اسکندر دوم

گروه ملوک طوایف [illegible] گویند سوم [illegible]

که [illegible] ایشان [illegible] بود [illegible] گروه ملوک روم

و ترک [illegible] و [illegible] نام [illegible]

و اولاد و احفاد [illegible]

گویند که کیومرث پسر آدم ع اول پادشاهی است که در [illegible]

سی سال بود بعضی گویند [illegible] بسبب [illegible] و حکما گویند

[illegible] ولایت [illegible] او را دید [illegible] و بعضی [illegible]

او شد بعد از [illegible] خلق الخلایق [illegible] صد [illegible] سال

[illegible] سالی [illegible] با خلق [illegible] مادر [illegible] و کیومرث [illegible] خلق

[illegible] و پسری داشت [illegible] نام او هوشنگ [illegible]

[illegible] پسر او هوشنگ بجای او [illegible] نشست و روی توجه

بعمارت [illegible] جهان متوجه گردانید هوشنگ [illegible] صاحب [illegible]

خلق در زمان او بسیار [illegible]

[illegible] و آهن [illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] و حیوانات [illegible] جهان [illegible] او

[illegible] بعد از [illegible] صد سال [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] طهمورث [illegible] هوشنگ [illegible]

هزار سال [illegible] از سبب طهمورث [illegible] گویند

پادشاهی جمشید بعد طهمورث جمشید پادشاه شد [illegible] و حکما [illegible]

[illegible] و رسم نوروز [illegible]

پادشاهی طهمورث

و طول عمر [illegible] چهار صد سال [illegible]

[illegible]

اطوار و خلوتلری ازبر [illegible] تحت جلوه و قیاس رسانید اولمغله ارکان سالم

[illegible] مقصد بالت باید صحت [illegible] هیچ عارضه [illegible] حال [illegible]

[illegible] اکان [illegible] اولکر و نحوه [illegible] و ممن [illegible] سلطنت او

[illegible] جمشید [illegible] ضحاک [illegible] اولمه

[illegible] خروج [illegible] جمشیدی [illegible] دار و [illegible] مملکت او [illegible]

جمشیدی [illegible] قتل کرده **باب ضحاک** ضحاک [illegible] بارز

[illegible] عجایب [illegible] در

عجایب خانه [illegible] عجایب [illegible] جمیع [illegible] و حیوانلار [illegible] مثل ارسلان و

قپلان و [illegible] و گوسفند و [illegible] و کبوتر و [illegible] و طوطی و من ذلک [illegible]

[illegible] تمام مسخر کرده بود [illegible] ابلیس علیه اللعنه در صورت

[illegible] ضحاک [illegible] باج سلطنت [illegible]

ضحاک [illegible]

[illegible] عجایب خانه [illegible] بارست [illegible] کنند [illegible]

[illegible] بارست [illegible] رفت [illegible]

[illegible] ضحاک [illegible] در ابتدای سلطنت [illegible]

عاقبت [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] طباخ [illegible] روز

طعامی لذیذ که مرضیه ... بپخت چون ضحاک ... از آن ... خوشش آمد و

هر لحظه خوالیگری طلب کرد ابلیس گفت از ... تمنای هیچ چیز ندارم الا

ملک اجازه دهد که ... بوسه زنم ... ضحاک قبول فرمود

و چون ابلیس ... ضحاک را بوسه داد و از نظر غایب شد

بعد از ساعتی از کتف او دو مار بر آمد و ... هر چند که ماران را

می بریدند ... می رستند هیچ حکیم معالجه کردن آن نتوانست ... دیگر

حکیم حاذق ... علاج این همین است ... سر آدمی را

بدیشان دهند ... هر روز ... مرد ... و مغز ... را

مغز ... ضحاک را

ضحاک ... هزار سال ...

فریدون

بعد ضحاک فریدون ابن ... [illegible]

ضحاک ... فریدون ... ملک ضحاک ...

... و ضحاک ... و فریدون سه زن داشت ...

ارنواز بانو ... شهرنواز بانو ... خواهر جمشید بودند سیوم دختر ضحاک

... ارج نام داشت و از هر زن ... پسری داشت سلم و تور

... خواهر جمشید ... دختر ضحاک ایرج ... و ...

فریدون ایرج را ... ملک ... [illegible]

از چین و ختا و ختن می نگورد و این ممالک را ازین سبب توران گویند و ملک مغرب
با ملک روم بسلم تفویض [illegible] و این مرز و بوم را ازین سبب روم گویند و ملک عجم و عراق
و خراسان و فارس و دار الملک آذربایجان و کشمیر و شیروان و نیمروز را
بتصرف ایرج گذاشت و این ممالک را ازین سبب ایران گویند چون دلش با ایرج
توفر میلی داشت چون ممالک ایرج معمورتر بود ازیرا سلم و تور را غبار عداوت
نشست [illegible] بر اتفاق که محاربت آمدند ایرج بصلح متوجه ایشان [illegible]
ایرج را کشتند ازین سبب عداوت ایرانیان و توران تا حال در میان است و خبر کشتن ایرج
چون فریدون شنید از بس گریه کور شد [illegible] از [illegible] ایرج [illegible]
بار [illegible] بعد بفحص بسیار [illegible] رسید [illegible] دختری را [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] نام [illegible] دختر [illegible] و منوچهر [illegible]
متولد گشت [illegible] فریدون [illegible] فریدون [illegible]
چشم کور روشن گوهر او را منوچهر نام نهادند و منوچهر در اصل لغت [illegible]
زیرا که بسیار شبیه با ایرج داشت [illegible] فریدون در ملک [illegible]
و بعد فریدون [illegible] سال [illegible] سال ملک [illegible]
و فریدون پانصد سال سلطنت نمود پادشاهی نوذر بعد او نوذر پسر منوچهر [illegible] سال [illegible]
[illegible] و افراسیاب [illegible] عهد او [illegible] ترکستان [illegible] و مصاف [illegible]
[illegible] نوذر [illegible] ترکستان [illegible] افراسیاب کشته [illegible] پادشاهی کیقباد

بعد از آن کیقباد ... بود بر مسند فرماندهی نشست و ... آرام ... مملکت ...

دیدم شخصی آفتاب ... و ... او را ... کنند و او زنده ...

این شخص زنده است ... ... غرض ... که ... خواهد ...

از ... احترام او ... و بیست سال سلطنت نمود **باب در کیکاوس**

بعد کیقباد پسر او کیکاوس بر تخت سلطنت نشست رستم پهلوان در عهد سلطنت او ...

در خانه زال ... مهراب ... ضحاک و مادر رستم رودابه نام ... از اولاد ضحاک

... رستم در عهد سلطنت کیقباد ... افراسیاب پسر پشنگ ...

... رستم ...

کیقباد رستم ... و ... پسر کیکاوس

سیاوش بود ... سیاوش در ایام ... حال ...

... افراسیاب ... سیاوش نام ... ولایت و

... رستم ... کیکاوس ... ولایت

و ... کیکاوس ...

... سیاوش ... پدر ... افراسیاب

... افراسیاب ...

نام ... افراسیاب سیاوش ... ولد ...

[illegible]

6

رو نهند و کیخسرو را بحکم بود ... سیاوش پدر ... کیکاوس پانصد سال حکم کرد زمانی

... و جمهور داود و سلیمان ... حکم ... از پایتخت خود ... هزار ... پدر ...

نبوت و حکمت ... و ... حد کیکاوس ... بود ... بود عدالت

... عیار ... سال بر ... تخت ... و ... زنگ ... فلک

... حد ... روم ... تخت نگون ... زمین ... و بود سعید

... رفته مخبوس ... رستم ... بعد

باب ... کیخسرو بن سیاوش

در ... زال و گودرز و دیگر ... گودرز

... کیخسرو بن سیاوش ... فرستاد ... بعد از ... سال کیخسرو

... پانصد و ... سلطنت ... سال ...

... هیچ فرزند ... لهراسب ... کاوس ...

خود ... خلق ... [illegible] ...

باب ... لهراسب ... پانصد ... بعد گشتاسب پسر او بر

تخت جلوس نمود و جاماسب حکیم وزیر او بود و اسفندیار روئین تن پسر او را

جاماسب تربیت کرد و بقراط حکیم ... گشتاسب بود ...

زردشت حکیم ... بود ... در ... کتاب

... لهراسب ...

... پانصد و ... سال سلطنت کرد

شصت ... سال سلطنت

در ... اصفهان ... ساخت

پادشاهی بهمن اسفندیار روئین تن بر تخت [illegible] نشست [illegible] رستم کشته [illegible]

بهمن بن اسفندیار بعد از گشتاسب بر تخت نشست و فرامرز پسر رستم را بجهت

پدر خود بردار کشید و زال پدر رستم را در بند کرد [illegible] قبیله او [illegible]

ازو [illegible] و [illegible] حکیم وزیر بهمن [illegible] بود و چهار سال سلطنت کرد

پادشاهی همای دختر بهمن چون بهمن را پسر نبود دختر [illegible] پس همای [illegible]

بعد بهمن تاج سلطنت بر سر نهاد و [illegible] پسری از بهمن [illegible]

او را در صندوق کرده و لعل و جواهر بر بازوی او بسته در دریا انداخت و آن

صندوق بدست گازری افتاد گازر آن پسر را تربیت کرد تا آنکه بس بلوغ رسید

در این اثنا در میان فیلقوس ملک روم و همای جنگ در میان آمد آن پسر در لشکر

نوکر همای بود و فیلقوس را شکست داد و همای [illegible] فتح [illegible]

و [illegible] او [illegible] پس [illegible] همای

این معنی خود از تخت برآمد و او را بر تخت نشاند و داراب نام کرد و همای سی سال پادشاهی کرد

پادشاهی داراب چون داراب بجای بهمن بر تخت نشست از فیلقوس خراج گرفت

و نیز فیلقوس دختر خود را با او منسوب کرد [illegible] سال پادشاهی ماند **پادشاهی دارا**

بعد از آن دارا بن داراب بر تخت شاهی جلوس کرد و [illegible] سال پادشاهی ماند

پس پدر و پسر [illegible] سال حکم راندند **پادشاهی سکندر** بعد از آن سکندر [illegible]

دختر [illegible] فیلقوس [illegible] دارا بر جمیع ملک [illegible]

اسکندر پادشاه مؤمن عادل و مسلمان و قول جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین است و بعضی
گفته‌اند او هم ملک بود و هم پیغمبر بود و این ... قتل یا قالوا یا ذا القرنین ان یأجوج و مأجوج
دلیل بودن او پیغمبر آورند و بعضی ... میدانند و این سخن مستبعد است
و در نام او اختلاف بسیار گفته بعضی اسکندر گفته‌اند و بعضی عبدالله و بعضی مرزبان و مرزبا
و بعضی هرمس فاما مشهور قول اول است و اسکندر در اصل نام کیانی است در شهر روم
بسیار شهر ... مرض کنند ... و اصل مرض ... او ابتدای بسیار ... گفته
... گویند کیانی ... بر ... اسکندروس نام بود کما
گویا که خبر ... اسکندر بیماری کنند ...
میدانست و ... حکیم ... او ...
ابتدا ... بسیار رسید از ... خانه پدر ... و ... بود
اسکندر نام نهادند و ... اسکندر در ... متولد گردید
پس اسکندر نام نهادند ... و این ... بود و چون
فیلقوس ... و ... وضوح پیوسته
که اسکندر پسر فیلقوس بود و در تواریخ اهل روم مسطور است که اسکندر پسر دارا
و نه پسر فیلقوس بود ... فیلقوس پادشاه روم ... دارا ...
... حکیم ... کنند ... طفل را
... فیلقوس ... فیلقوس ... گفت و ...

همه طفلان بر تخت نشست لاكن بر سلطنتي مخصوص اقليم فارس [illegible] خضر [illegible]

و ارسطو خواهر زاده افلاطون شاگردی اولوب [illegible] ارسطو وزیر اسکندر یونانی

ایدی ولوقت اولان یونانی [illegible] ایت و اسکندر ذوالقرنین قول الکثیر

در زمان ابراهیم علیه السلام [illegible] مالک الملک [illegible] اقلیم و [illegible]

ونبوت امر محمدی لهم العلما [illegible] و لکن قول العبد [illegible] اسکندر یونانی

و وجه تسمیه اسکندر ذوالقرنین [illegible] قول و [illegible]

[illegible] مالک [illegible] مغرب و مشرق [illegible] عرب و عجم و قول [illegible]

علیه الرحمه [illegible] ذوالقرنین [illegible] و بعض

[illegible] ذوالقرنین

والقول الکثیر [illegible] و روایت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible] و صالح ایدی

[illegible]

[illegible]

[illegible] و بعض [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] ذوالقرنین [illegible]

8

وکزه سکندر اطراف عالم بهر بر رفتیلر تصویرینی بر پارچه حریره یازوب گوسترشته

بر بر بهادرلق نشانه بر روز نزدیک مقامه حجاب بعض کولدی لکن جهت الوهیت لقینی بر

لوید ولکن توجهلر مصنف بلمدیلر بودی کوشته ولکن تعجب توجه دید کوشته

اکر ایدی کوکسی سکندر دارانه بو سنه بر یوز وحلیه نهایته دولت وعمر الدوام

بابت حجام که محرم رازلری بو بر کسی بلدی ویش حکیم لو وفات حجام دیدر

حیاوله سکندر موزاسی بلکور بغی که هرز بکیب لذ دراللری کوکسی انهار

بحوالی لو واللادر تهلکه جان قرب خوابی اوبار مدنه حجام بلکور باب امر بلدلر

زرمیان سه نهار لکن اللامر جلادی باب بلند امر یادر ماوللر وهشتک

در صحرا رفته با چاهی بغی قضا انکی جای زدمید بسیا الهی زار زار

زشته رحست ولوف لفلی از واواز برآمد که ملکه سکندر لوکس

در له عیان که امر لعار شنید تعجب کولدی اللی روز سکندر در صحرا الیم

لشنید وبر الفت که حجام امر یلار خوار ظاهر لو وزراسی بلکور یلار طلبیدی

زجو ودیع بیرون بغی که بلت بکور اللی بو ظاهر حیثیت باینه عرض لو اوحش

الخانی بیانی اللامر در صحرا اکر با قلار جای کنم حجب سکندر نیشنی الحان

بمو الر جای دید که دمید وقدر بر بکیب وقدرت باقی بانده انرا

بر بکیب یار دیکر لوک خندی که اواز برآمد مرهم که ملکه سکندر لوکسی دراز

لدم سبب لوبار که الرینی ز دمیدبد العرض الوهیت بانگ بار وحلو

اثینه و سید سکندر رسانید او و الکزنهر ماله او و یکصد و سی و چهار علم ملک الطوایفی یا صد و چهل سال

بابک هر او و بقول التاریخی چهارده و هفت بابک طارتون بعد سکندر الطوایف الویند بکسی در

ملک خود با سعادت یونس شاهی و لوا ... و حار طلموس الرحف معرب خروج

کرد کردان و جبل کردی و ملک فارس متصرف کرد اوله ... صد و نه سال بابک هر کرد

بابک هر شاپور بعد از وی اشکانیان از فرزندان یافتن ... نوح ... بابک هر ... و ... ایام

سلطنت ایشان ... صد و ... سال بود ... ایشان ... هیچ ... سال از ... ملک

تاج شاهی ... بابک ... بعد از وی ... ملقب بگودرز ... ابرا

... و ... از ... یکی ... سال سلطنت

کرد بابک ... بود از ... سال بابک ... بابک بیژن

... پسر ... بابک ... فیروز ... جهار ... سال

بر ملک ... بابک ... فرود ... پسر فیروز بر تخت حکومت سلطنت ... کرد

هیچ ... بر تخت ... و سلطنت اشکانیان ... ملک

الاردشیر بابکان بعد از اشکانیان ادوار سلطنت ساسانیان ... ساسان نام پسر ... بود در ایام

حکومت دارا و سکندر ... ساسانیان ... بابکان

... بابک ... می گویند ... بابک نام حکومت فارس

و ... از ... ملک فارس

و در خدمت بابک حاکم فارس قیام ... ساسانیان بابک کرد

9

هند بعد از دو قلیل الا ... پادشاه ... بابک ... چهار سال ... ماند

پادشاهی بهرام بعد پسرش ... در عهد یزدجرد و ... سال ...

بر تخت نشست پادشاهی یزدجرد بعد پسرش ... بر تخت نشست و ... مال ...

پادشاهی بهرام گور ... بعد ... پسرش بهرام حاضر نبود ... خسرو ... تسخیر

بر تخت ... و ... منقرض ... بهرام

دعوی سلطنت ... قرار یافت ... در میان ...

و تاج شاهی ... که بهرام و ... تاج شاهی ... در میان ...

تاج سلطنت بنام او شد العرض ... [illegible]

او ... بهرام ... شاه ...

جمله ... روز ... [illegible]

... و تاج ...

و پادشاهی ... قرار یافت و همیشه ... گور ... مشغول ... ماند ... بهرام گور

گفتند ... پادشاهی یزدجرد بعد از ... بهرام بر تخت ...

جلوس ... و بعد ... جهان ... پادشاهی هرمز

بعد از ... هرمز ... پادشاهی ... سال ...

فیروز ملک ... پادشاهی ... ماند

پادشاهی فیروز بعد ... فیروز ... او بر تخت نشست و فیروز ...

سکز یل بلاش حاکم قباد فیروز تختنده ایدی بو بلاش قیلاوز قبادک تختنه تلبه یحی قان چین

ایدی بلاش جهار سال پادشاه ایدی **پادشاهی قباد** چون خبر گلدی بلاشک قباد

شنید با مملکت خاقان به لشکر و خزینه مملکت جمع ایتدی پادشاه اولدی مدت پادشاهی قرق

جهار سال ایدی **پادشاهی نوشیروان** بعده اوغلی نوشیروان قباد تختنه نشست در ابتدا

سلطنت ظالم ایدی اول اوقات حضرت عبد المطلب ... صحبتی گلمش ایدی وزیر بزرجمهر حکیم

وزیری اولدی جهار سال ملک ... زمانی ایدی حضرت محمد مصطفی رسول الله خاتم النبیین

صلی الله علیه وسلم مولد اولدی بعده اوغلی هرمز ... نوشیروانک مدت ... سال ...

نوشیروان جهار و ... سال پادشاه ایدی قال النبی ... ولدت فی زمن الملک ...

پادشاهی هرمز بعده نوشیروانک اوغلی هرمز اوتوردی ... خلق ... جمع اولدی

... و بهرام چوبین پهلوانی ... لشکر ... در میان آمد بهرام

... زر ... در ... تخت نشست هرمز بهرام ...

... دادی ... در مملکت ... و هرمزک ... سال پادشاه ایدی **پادشاهی**

خسرو پرویز حبیب هرمز ... خسرو پرویز ... ملک ... آمده

بر تخت نشست این خبر بهرام چوبین شنید ... خسرو پرویز

... دادی و بر ملک ... خسرو ... قاچوب ... قیصر

به قیصر روم ... قیصر روم ... بهرام ... و ...

... بهرام ... دادی و بر سلطنت ... آمد بهرام ... حسد ...

شیرین معشوقه دختر امپراطور مهینی بانو ملکه ارمن و مریم دختر موریس بانو و فرهاد کوهکن در عهد خسرو و نوشیروان و غیره بلاد ... و در بشر خسرو و ... سلطنت را که ... بنور ظهور موفور محمدی جلوه گر ... پاک نامه خسرو پرویز ارقام ... آمیخت

از سیرت ... ناگی ...

ان یوم علیهم الله رسول ... ومن یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل الله فلا هادی له ان الله بصیر بالعباد لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر اما بعد فاسلم تسلم و ... ولم یجبهما ... خسرو پرویز را ... در ... سلطنت محمود ... بوصف ... حکما ... زوال سلطنت ... عجم ... دین ... نامه ... خان که ... شنید ... سلطنت ... و ... بعض ... از ... لذت ... خسرو ... عهد خلافت امیرالمؤمنین عمر ابن الخطاب ... سعد بن وقاص ... مامور ... بشرف اسلام ... مشرف ... ذکر ایام سلطنت پادشاهان اسلام ملوک هندوستان

در زمان حجاج فارسیه ... ابوالظفر ... ریخته ... خراسان ... گشته گردید

مجمع سلاطین که از ابتدای سلطنت معزالدین تا حالا جهات ... سال و هفت زیاد و پنج ... ماه برلیک
از آن الان پنج ملک ... احمد اسلام ... و نه جلوس فرمای تخت سلطنت شدند
هند البلاد بجمال ... بعد سلطنت ... قلم الجبار ... تعمیده سلم فی الله
1 سلطان شهاب الدین ... سال و نه ماه و هفده روز و چهار ساعت ... محمد غوری
2 سلطان شمس الدین ... سال و ... ماه و نه روز سلطان قطب الدین ...
3 4 ... سال و ... ماه و هفت روز و ... ساعت سلطان شهاب الدین و ...
5 ... و یک سال و هشت روز و چهار ساعت سلطان ... رضیه ... سال
6 و ... ماه و هشت روز و چهار ساعت سلطان نصیر الدین غوری دولت
7 پنج ماه و نه روز و یک ساعت سلطان غیاث الدین ... و یک سال
8 ... روز و یک ساعت سلطان ... چهار سال و ده روز
9 سلطان جلال الدین خلجی شش سال و چهار ماه و چهار ... روز و یک ساعت
10 سلطان علاء الدین خلجی سه سال و هشت ماه و ... روز و پنج ساعت
11 سلطان ... خلجی ... سال ... ماه ... و ... روز سلطان
12 13 ... الدین سه سال و هفت ماه و ... سلطان علاء الدین
14 ... سال ... ماه ... روز و یک ساعت سلطان محمد ...
15 زر بخش چهار سال پنج ماه ... سلطان غیاث الدین ...
16 ... پنج روز سلطان ... فیروز شاه سه سال و ... ماه و ... دولت ...

سلطان ...

۱۷ ۱۸ یک سال
سلطان فتح شاه ابن فیروز شاه پنج سال هفت ماه نه روز سلطان تغلق شاه و
۱۹
نه ماه نه روز پادشاهی کرد سلطان احمد غوری محمود پنج ماه بیست روز
۲۰
پادشاهی کرد سلطان علاء غوری ده سال نه ماه هفده روز پادشاهی کرد
۲۱
سلطان ملوک شاه خلجی هفت سال پنج ماه یازده روز و پنج ساعت سلطنت
۲۲
سلطان مبارک شاه یازده سال هفت ماه چهارده روز و بیست ساعت سلطنت
۲۳
سلطان بهال الهزی حرام خور پنج ماه دوازده روز و ... ساعت سلطنت
۲۴ ۲۵
سلطان ... شاه ... هفت ماه یازده روز پادشاهی کرد سلطان تیمور
۲۶
سه سال و پنج ماه یازده روز سلطنت سلطان محمد شاه غوری
۲۷
هفت سال شش ماه چهارده روز ... پادشاهی کرد سلطان فیروز چهار سال
۲۸
شش ماه ... روز پادشاهی کرد سلطان خالد لودی سیزده سال ده ماه دوازده روز
۲۹
... سلطنت سلطان علاء الدین شش سال هفت ماه سه روز بیست و دو
۳۰
ساعت سلطان حسین شرقی سیزده سال کشته ماه هفده روز و چهار ساعت
۳۱
سلطان بهلول لودی چهل و ... سال هفت ماه بیست و پنج ساعت
۳۲
سلطان سکندر لودی بیست و نه سال نه ماه سیزده روز و چهار ساعت
۳۳
سلطان ابراهیم لودی بیست سال هفت ماه دوازده روز و ... ساعت
۳۴
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن ابو سعید میرزا بن سلطان
محمد میرزا بن میرانشاه میرزا بن امیر تیمور از کابل خروج نموده ملک هندوستان را

علاء الدین ... سال ... و ... ماه ... روز
... سال ...
... ماه ...

بعضی گویند در آن ... سال نه ماه و پانزده روز چهار سال سلطنت کرد ...
۳۵
سلطان همایون بخاری ... ماه بر تخت جلوس کرد و ولد بابر سلطان سلطنت
خود معزول گشت ده سال چهار ماه ملک ... بعد از آن شیرشاه
افغان شکست خورده از ملک ... رفت و در آن زمان سلطان شیرشاه افغان سور
۳۶
پنج سال ... ماه و ... روز یک شد و سلطان سلیم شاه ... سال نه ماه
۳۷
... روز ... و سلطان فیروز شاه ابن سلیم شاه سه روز و
۳۸
... سلطان محمد عادل ... سال ... ماه و پانزده روز یک شد و
۳۹ ۴۰
سلطان ابراهیم سور یک سال چهار ماه یک روز سلطان سکندر سور ... ماه
... روز ... جنب سلطان همایون بعد ... سال ... روز چهار
... و ... ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی ...
... نه ماه یک روز در ... سال ... افلاطون ...
... سلیم ... سلطنت ... همایون ...
... در ... سال ...
... سلطنت ... علیه ...
... سلطان ... سلطان ...
۴۲ ۴۳
... سلطان ... نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی سلطان نور الدین
۴۴
جهانگیر پادشاه غازی ... جهانگیر پادشاه و ... اکبر ... گویند

12

۴۵ ۴۶ ۴۷

عالمگیر ... محی الدین محمد اورنگ زیب ... شاه جهان ... سلطان شهریار ... سلطان داور بخش

۴۸

بادشاه عالم بهادر شاه ... [illegible] ... محمد اعظم ... کام بخش ... بادشاه

۴۹ ۵۰ ۵۱

رفیع الدوله ... عظیم الشان ... محمد فرخ سیر ... جهاندار شاه ... محمد معز الدین ... بهادر شاه

۵۲ ۵۳

روشن اختر محمد شاه بادشاه ... رفیع الدرجات ... بهادر شاه ...

۵۴ ۵۵ ۵۶

عالی گوهر شاه عالم ... محمد عزالدین عالمگیر ثانی ... احمد شاه بن محمد شاه ... بادشاه

۵۷

... محمد اکبر شاه ... عالم ... [illegible] ... غازی والملک ...

... از زمان جلوس ... [illegible] ... بحساب ... سنه هجری ... [illegible]

... [illegible] ... محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ... [illegible]

... سنه هجری ... هزار و ... [illegible] ... سلطنت

... [illegible] ... سنه ... [illegible]

... [illegible] ... سنه یک هزار و یکصد و ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... المحال ...

سنه هجری یک هزار ... صد و ... محمد اکبر شاه ... عالم جلوس ...

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... مصطفوی ... [illegible]

... [illegible] ... خواص ... [illegible]

[illegible] حصول [illegible] و لوازم [illegible] عالیه [illegible] قسم [illegible]
[illegible]



